

Étude comparée des caractéristiques du romantisme dans les poèmes de Charles Baudelaire et de Nader Naderpour

Marzieh Balighi¹ (Auteur correspondant) 

Maître de conférences, Université de Tabriz, Tabriz, Iran

Mohammad Mohammadi-Aghdash

Maître de conférences, Université de Tabriz, Tabriz, Iran

Sepideh Sedghi-Yengejeh

Étudiante de master en langue et littérature françaises, Université de Tabriz, Tabriz, Iran


Résumé

De par sa méthodologie, basée sur le rapprochement des textes littéraires, la littérature comparée réalise l'interaction entre les littératures de différentes nations. Ainsi, parfois lors de l'étude d'œuvres littéraires appartenant à des cultures différentes, les pensées de certains écrivains et poètes se croisent et se soudent pour donner une vision identique du monde. Parmi eux, on peut citer Charles Baudelaire, poète français du XIX^{ème} siècle, et Nader Naderpour, poète iranien du XX^{ème} siècle. La lecture de ses poèmes évoque les vers de certains poètes français, ce qui prouve l'impact de la poésie française sur son œuvre. Il semble cependant que Naderpour ait accordé une place particulière à Charles Baudelaire dans son esprit et sa pensée. La manière dont il aborde certains thèmes récurrents du romantisme dans son œuvre, en poursuivant la démarche de ce poète en est la preuve. Dans cet article, notre objectif consiste à étudier, dans une démarche comparative, quelques thèmes romantiques qui sont communs chez les deux poètes afin de vérifier à quel point Naderpour s'est inspiré de Baudelaire dans le traitement de ces thèmes. En fait, Baudelaire dans l'utilisation de ces thèmes a adopté une attitude contradictoire de refus et d'attrance en poursuivant les poètes romantiques ou en les contredisant. Il semble que Naderpour emprunte à Baudelaire ce procédé technique pour refléter son univers intérieur ainsi que jouer son rôle dans le renouvellement de la poésie persane.

Mots-clés : Naderpour, Baudelaire, Poésie, Romantisme, Influence.

¹. E-mail: balighimm@yahoo.com DOI: <https://doi.org/10.22067/RLTF.2023.84627.1094>
<https://orcid.org/0000-0002-9585-4337>

A Comparative Study of the Characteristics of Romanticism in the Poems of Charles Baudelaire and Nader Naderpour

Marzieh Balighi¹ (Corresponding author) 
Associate Professor, Tabriz University, Tabriz, Iran

Mohammad Mohammadi Aghdash
Associate Professor, University of Tabriz, Tabriz, Iran

Sepideh Sedghi Yengejeh
Master Student in French Literature, University of Tabriz, Tabriz, Iran

Abstract

Comparative literature discover the interaction between literatures of different nations through juxtaposing literary texts and applying its own method. Thus, sometimes through the study of literary works belonging to different cultures, the thoughts of certain writers intersect and weld together to give an identical vision of the world. Among them, we can mention Charles Baudelaire, French poet of the 19th century and Nader Naderpour, an Iranian poet of the 20th century. Reading his poems evokes the verses of certain French poets, which proves the impact of French poetry on his work. However, it seems that Naderpour granted a special place to Charles Baudelaire in his thoughts. The way he treats certain recurring themes of romanticism is a proof of this point. In this article, the objective was a comparative study of some romantic themes that are common between the poets in order to see how much Baudelaire has inspired Naderpour regarding these themes. While using these themes, Baudelaire adopted a contradictory attitude of refusal and attraction by pursuing or opposing the romantic poets, it seems that Naderpour borrows from Baudelaire this technical process to reflect his inner universe as well as play his role in the renewal of Persian poetry.

Keywords: Naderpour, Baudelaire, Poetry, Romanticism, Influence.

¹. E-mail: balighimm@yahoo.com DOI: <https://doi.org/10.22067/RLTF.2023.84627.1094>
<https://orcid.org/0000-0002-9585-4337>

بررسی تطبیقی اشعار شارل بودلر و نادر نادرپور از دیدگاه مکتب رمانتیسم

مقاله پژوهشی

مرضیه بلیغی^۱ (نویسنده مسئول) 

دانشیار گروه زبان فرانسه، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران

محمد محمدی آغداش

دانشیار گروه زبان فرانسه، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران

سپیده صدیقی‌ینگجه

دانشجوی کارشناسی ارشد، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران

چکیده

ادبیات تطبیقی به واسطه رویکردی استوار بر پایه جستجوی تداخلات و تواردات متون ادبی، تعامل میان ادبیات ملل مختلف را محقق می‌سازد. بر همین اساس، گاهی در جریان مطالعه آثار ادبی متعلق به فرهنگ‌های متفاوت، تفکرات برخی نویسندگان چنان در هم می‌آمیزد که گویی آفریده یک ذهن واحد است؛ از آن جمله می‌توان به شارل بودلر، شاعر فرانسوی قرن نوزدهم، و نادر نادرپور، شاعر ایرانی قرن بیستم، اشاره کرد. خوانش اشعار نادرپور، ابیات برخی شاعران فرانسوی را در ذهن تداعی می‌کند که شاهدی بر تأثیرپذیری وی از آنهاست. با این حال، چنین به نظر می‌رسد که نادرپور در ذهن و اندیشه خویش جایگاه ویژه‌ای برای بودلر قائل بوده است. شیوه به‌کارگیری برخی مضامین پرتکرار متعلق به مکتب ادبی رمانتیسم در اشعارش به سبک بودلر، بیشتر بر این امر صحه می‌گذارد. در مقاله حاضر، هدف ما اینست تا با رویکردی تطبیقی به بررسی تعدادی از این مضامین مشترک میان دو شاعر بپردازیم تا نشان دهیم چگونه نادرپور در به‌کارگیری آنها از بودلر الهام گرفته است. در حقیقت، بودلر در استفاده از این مضامین، رویه‌ای متناقض مبتنی بر تبعیت و سرپیچی از شاعران رمانتیک را اتخاذ کرده است. او گاهی مانند شاعران رمانتیک عمل می‌کند و گاهی بر خلاف آنها. چنین به نظر می‌رسد نادرپور نیز در این مورد از بودلر الهام می‌گیرد تا بتواند دنیای درون خود را انعکاس دهد و همچنین نقش خود را در نوسازی شعر فارسی ایفا کند.

کلیدواژه‌ها: نادرپور، بودلر، شعر، رمانتیسم، تأثیرپذیری.

^۱ E-mail: balighimm@yahoo.com DOI: <https://doi.org/10.22067/RLTF.2023.84627.1094>
<https://orcid.org/0000-0002-9585-4337>

۱. مقدمه

اوج گرفتن نقد ادبی در قرن نوزدهم منشأ پیدایش ادبیات تطبیقی در کشور فرانسه است. مطالعه آثار ادبی با رویکردی تطبیقی، دریچه‌ای نو در جریان نقد ادبی گشود و منجر به شناخت عمیق‌تر ادبیات ملل مختلف گشت. در مواردی یافتن چگونگی پیدایش یک اثر ادبی مستلزم مطالعه متون ادبی گذشته و معاصر می‌باشد. مفهوم تأثیرگذاری و تأثیرپذیری در روش‌شناسی ادبیات تطبیقی، این امکان را فراهم نمود تا بتوان با بررسی دامنه مطالعاتی نویسنده و آگاهی‌اش نسبت به دیگر نویسندگان، منشأ اثر را یافت.

ادبیات مدرن ایران در جریان روابط میان ایران و فرانسه شکل‌گرفت و شکوفا شد و بدین ترتیب، برخی از مکاتب ادبی و سبک‌های شعری ادبیات فرانسه به ادبیات معاصر ایران راه یافت که پیشتر در ادبیات کلاسیک فارسی وجود نداشت. یکی از مکاتب ادبی که شاعران و نویسندگان ایرانی را تحت تأثیر قرارداد، مکتب رمانتیسم است که نخستین بار در ادبیات مشروطه ظهور کرد. «هر مکتبی سیر تحول خاص خود را دارد و ویژگی‌ها و گسترش آن بستگی به عوامل اجتماعی، تاریخی، سیاسی و فرهنگی سرزمینی دارد که در آن رشد و نمو می‌یابد.» (انوشیروانی، ۱۳۸۹، ص ۲۴) در ایران، اواخر سلطنت فتحعلی شاه و اوایل پادشاهی محمدشاه قاجار، جریان روشنفکری تجدّدخواهان‌ای به واسطه آشنایی با اندیشه‌های مدرن اروپایی و تقلید از آن شکل گرفت که اقدامات اصلاحی را جهت گذر از جامعه سنتی به جامعه مدرن دنبال می‌کرد و تمام این کوشش‌ها چه در غالب نظری و چه در عمل به انقلاب مشروطه منجر شد. یکی از دلایل شکل‌گیری رمانتیسم در ادبیات مشروطه را می‌توان ورود جامعه ایران به عصر جدید دانست. نادرپور شاعر ایرانی دهه سی شمسی، از جمله شاعران ایرانی متأثر از مکتب رمانتیسم است. او از دوران کودکی با زبان فرانسه انس داشت و بعدها در رشته زبان و ادبیات فرانسه تحصیل کرد، بنابراین به‌خوبی با ادبیات فرانسه و نویسندگان فرانسوی از جمله شارل بودلر آشنایی داشته‌است. مقاله حاضر بر آن است تا به روش تحلیلی-مقایسه‌ای به بررسی تطبیقی نحوه به‌کارگیری برخی مضامین اصلی متعلق به مکتب رمانتیسم که در اشعار نادرپور و بودلر مشترک هستند، بپردازد. در این پژوهش، تعدادی اشعار از مجموعه گل‌های سرّ اثر بودلر و از مجموعه دفاتر شعر نادرپور برگزیده و بررسی شده‌اند که مرتبط با موضوع پژوهش ما هستند. به‌منظور نیل به

این هدف، یافتن پاسخ برای این پرسش‌ها ضروری به نظر می‌رسد: کدامین مؤلفه‌های رمانتیسم در آثار این دو شاعر مورد استفاده قرار گرفته‌است؟ به‌کارگیری هر یک از این مضامین به چه صورت است؟ نادر نادرپور از الگوی فرانسوی خود تا چه میزان تبعیت کرده‌است و در چه مواردی ابتکار عمل به خرج داده‌است؟ قابل ذکر است که بررسی تمام درون‌مایه‌های مشترک اشعار این دو شاعر در قالب این مقاله نمی‌گنجد، لذا به تحلیل چند مورد از مهم‌ترین مضامین اکتفا خواهیم کرد.

۲. پیشینه پژوهش

مطالعات بسیاری در باب مکتب رمانتیسم در راستای تحلیل جایگاه آن در ادبیات فارسی صورت گرفته‌اند. اشعار نادرپور و بودلر از دیدگاه زیبایی‌شناسی، ساختاری و مضمونی مورد مطالعه قرار گرفته‌اند و نظر پژوهش‌گران در حوزه مطالعات میان‌رشته‌ای را نیز معطوف خود کرده‌اند. برخی از این مقالات که به بررسی تطبیقی جریان رمانتیسم در اشعار نادرپور و سایر شعرا پرداخته‌اند، از قرار ذیل است: «بررسی تطبیقی مؤلفه‌های رمانتیسم در اشعار نادر نادرپور و آلفرد دو موسه» از فاطمه اسلامی مقدم و محمدرضا فارسیان، چاپ شده در سال ۱۳۹۹، در نشریه پژوهشنامه مکتب‌های ادبی؛ «بررسی تطبیقی رمانتیسم در اشعار سید قطب و نادر نادرپور» از یحیی معروف و فاروق نعمتی، انتشار یافته در سال ۱۳۹۰، در نشریه ادبیات تطبیقی؛ «رمانتیسم در شعر ویلیام بلیک و نادر نادرپور»، از نادر کریمی‌راد، چاپ شده در سال ۱۴۰۱، در فصلنامه زبان و ادبیات فارسی. مطالعات دیگر که برخی از ویژگی‌های ادبی و فکری اشعار نادرپور و بودلر را واکاوی می‌کنند، از این جمله‌اند: «بررسی تطبیقی چند مضمون اساسی در شعر احمد شاملو و شارل بودلر» از ناهید شاهوردیانی، انتشار یافته در سال ۱۳۹۸، در پژوهش ادبیات معاصر جهان، «تحلیل شعر آلباتروس اثر شارل بودلر بر مبنای رویکرد نشانه‌شناختی مایکل ریفاتر»، از بهزاد هاشمی، چاپ شده در سال ۱۴۰۰، در پژوهش‌های زبان و ترجمه فرانسه.

اما تاکنون، هیچ پژوهشی به بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌های اشعار نادرپور و بودلر از منظر مؤلفه‌های رمانتیسم نپرداخته‌است. باید اذعان نمود که منابع الهام در اشعار نادرپور متعدد هستند و نادیده گرفتن آن‌ها ممکن است موجب کژفهمی اشعار و عدم درک جهان‌بینی او و نیز ابهام در اصالت و خلاقیت او گردد.

۳. بحث و بررسی

۱. ۳. خواستگاه مکتب رمانتیسم در اروپا و ایران

نقطه آغاز دوره رمانتیسم هم‌زمان با انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹ بوده است. هرچند این مکتب ادبی در کشورهای انگلستان و آلمان پیشتر تشکیل شده بود، اما شاعران فرانسوی بر اساس فضای اجتماعی و سیاسی کشورشان چنان ماهرانه ویژگی‌های این مکتب را در آثارشان به نمایش گذاشتند که پایه‌گذاری این مکتب را به کشور فرانسه نسبت داده‌اند. این مکتب در برابر مکتب کلاسیسیسم قرارداد که در قرن هفدهم پایه‌گذاری شد. این دو مکتب در موارد زیر از یکدیگر متمایز می‌شوند: «کلاسیک‌ها عقل را اساس شعر می‌دانند و حال آن‌که روماتیک‌ها بیشتر پایبند احساس و خیال‌پردازی‌اند» (سیدحسینی، ۱۳۷۶، ص. ۱۷۹). طبق دیدگاه هنرمندان مکتب کلاسیسیسم، یک اثر هنری زمانی زیبا و ایده‌آل خواهد بود که فقط زیبایی و خوبی را بیان کند و همچنین متأثر از پیشینیان به‌ویژه هنرمندان یونان و روم باستان باشد. این در حالی است که خلاف این دیدگاه را هنرمندان مکتب رمانتیسم مطرح می‌کنند و می‌کوشند گذشته از زیبایی، زشتی و بدی را هم نشان دهند. نویسندگان رمانتیک فرانسوی با شورش علیه معیارهای ایستا و دست و پا گیر کلاسیک‌ها، موجب پویایی دوباره این ادبیات و خلق انواع نوآوری‌ها شدند. با وقوع انقلاب کبیر فرانسه مردم منتظر تحول مثبت در جامعه بودند، ولی با آغاز امپراطوری ناپلئون در فرانسه تمامی امیدها تبدیل به یأس شد و در نتیجه، هیجانات جوانان سرکوب شد. در این راستا شاعران و نویسندگان به منظور التیام آلام درونی به نوشتن روی آوردند. تجربیات تلخ زندگی شخصی خود را به تصویر کشیدند، به معجزه عشق پرداختند و حس هم‌ذات‌پنداری نسبت به عناصر طبیعت را در وجودشان نهادینه کردند.

در تاریخ ایران، پیدایش انقلاب مشروطه یکی از تأثیرگذارترین پدیده‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی محسوب می‌شود. در آن دوره که نظام استبدادی سلطنتی بر همه جا سایه افکنده بود، ارتباط با دنیای غرب روح خفته ایرانیان را بیدار کرد و منجر به تغییر نگرش‌ها نسبت به ابعاد مختلف زندگی و مطالبه حقوق اساسی از جمله آزادی فردی گردید: «آشنایی ادبای ایرانی با نهضت رمانتیسم اروپایی در دوره مشروطه تحت تأثیر عوامل گوناگونی از جمله ترجمه آثار علمی و ادبی غرب بوده است» (خاکپور، اکرمی، ۱۳۸۹، ص. ۲۳۰). نویسندگان و شاعران نیز به

نوبه خود در پی رهایی ادبیات فارسی از طوق ادبیات سنتی بودند. بخشی از ادبیات مشروطه را متون منظوم و منثور متأثر از رمانتیسم اروپا شامل می‌شود، زیرا فضای حاکم بر جامعه عصر مشروطه چنین غرابتی را می‌طلبد: «یک علت عمده توجه بیشتر شاعران و نویسندگان جدید ایران به آثار رمانتیک [این است] که آثار کسانی چون هوگو، لامارتین و موسه با ذوق ایرانی بیشتر مطابقت داشته و فهم معانی و شیوه بیانشان آسان تر بوده است» (ناتل خانلری، ۱۳۶۷، ص. ۳۰). در این عصر، شاعرانی نظیر میرزاده عشقی، عارف قزوینی، ایرج میرزا و ملک‌الشعراى بهار در استفاده از برخی مؤلفه‌های شعر رمانتیک پیش قدم شدند.

۲.۳. شارل بودلر: میراث‌دار رمانتیسم و پیشگام سمبولیسم

علی‌رغم آن‌که شارل بودلر به عنوان سردمدار مکتب سمبولیسم شهرت یافته‌است، از او به عنوان آخرین حلقه مکتب رمانتیسم نیز یاد می‌کنند، زیرا برخی اشعار او مؤلفه‌های این مکتب را بازتاب می‌دهند، از جمله: حاکمیت «من» شاعر و توجه به احساسات شخصی و درونی؛ تمایل به گریز و سفر؛ پناه بردن به طبیعت؛ علاقه به کشف و شهود اسرار جهان. اما نحوه بیان آن‌ها در اشعارش دوگانه به نظر می‌رسید، او در مواردی خود را وام‌دار رمانتیک‌ها می‌دانست و از آن‌ها تبعیت می‌کرد و گاهی برخلاف آن‌ها عمل می‌کرد و روش جدیدی را به کار می‌بست. البته، چنین رویکردی خبر از تحوّل تازه‌ای در شعر می‌داد و موجب تمایز او از سایر هنرمندان رمانتیک، ایجاد شعر مدرن و شکل‌گیری مکتب سمبولیسم شد.

بودلر که آغازگر نهضت سمبولیسم است معتقد بود واقیعت ملموس و حسّی، حقیقتی ظاهری است و حقیقت اصیل در ورای حقیقت ظاهری پنهان است، غایت است پس اسمی ندارد و شاعر باید آن را وصف‌کند تا قابل درک و حس شود (شمیسا، ۱۳۹۱، ص. ۱۱۲)

از آن‌جایی‌که زبان به‌طور مستقیم قادر به بیان این حقایق پنهان نیست، شاعر باید سمبل‌هایی را خلق کند تا بهتر بتواند به آن‌ها عینیت ببخشد. سمبل برخلاف تشبیه و استعاره که براساس رابطه نزدیک مشبه با مشبه‌به خلق می‌شود، «دارای یک ارتباط مبهم و غیر صریح با آن است، به‌نحوی‌که این ارتباط به‌طور واضح بر پایه منطق خاصی استوار نیست. به همین دلیل است که به‌جای واژه مشابهت از واژه مطابقت استفاده می‌شود، سمبل با مدلولش تطبیق داده می‌شود» (Ricœur, 1975, p.150) و نیازمند تأویل است.

هنرمندان سمبولیست رنج‌های روح خود را بیان می‌کردند، به طبیعت توجه داشتند و به تخیل اصالت می‌بخشیدند، ولی «قصد گرویدن به احساسات تند و تیز و تغزل فوق‌العادهٔ رومانسیسم را نداشتند» (سید حسینی، ۱۳۷۶، ص. ۵۳۲). آن‌ها «حالت اندوهبار و ماتمزای طبیعت و مناظر و حوادثی را که مایهٔ یأس و عذاب و نگرانی و ترس انسان است» (سید حسینی، ۱۳۷۶، ص. ۵۵۱) را با سمبول‌سازی در لایه‌های معنایی متن پنهان می‌کردند. آن‌ها از به‌کاربردن تشبیهات و استعارات ساده اجتناب می‌کردند و استعارات رمزآمیز و زنجیروار را ترجیح می‌دادند.

۳-۳. جلوه‌های رمانتیسم در اشعار دو شاعر

۳-۳-۱. طبیعت

طبیعت به‌عنوان یکی از مضامین اصلی در تاریخ ادبیات جهان از دیرباز تا به امروز، منبع الهام شاعران بسیاری بوده‌است. آن‌ها به‌واسطهٔ آرایه‌های ادبی مانند استعاره و تشبیه در قالب جملات زیبا به توصیف طبیعت پرداخته‌اند. در میان آن‌ها، شاعران و نویسندگان رمانتیک تعلق خاطر ویژه‌ای به این مضمون داشتند. اما رویکرد بودلر نسبت به طبیعت در مقایسه با شاعران رمانتیک متفاوت و کمی بدبینانه به‌نظر می‌رسد. رمانتیک‌ها در دامان طبیعت به آرامش می‌رسند، ولی او به دنبال عناصری از طبیعت است که درون غمزده‌اش را بیشتر انعکاس دهند. شب یکی از این عناصر است. در شعر *درون کاوی*^۱، شاعر آلام خود را مورد خطاب قرار می‌دهد: «تو ای رنج من، فرزانه باش و آرام گیر/ تو خواهان شب بودی، آنک فرا می‌رسد/ فضایی تیره شهر را در برمی‌گیرد/ و جمعی را آرامش و جمعی را ملال می‌دهد» (بودلر، ۱۳۸۰، ص. ۲۸). در این ابیات، شاعر با جان‌بخشیدن به درد و تعب خود، از شدت اندوه خودش خبر می‌دهد و در انتظار شب است تا همچون مرگ وجود او را فرا بگیرد. او با مورد خطاب قراردادن دردهایش، «از خویشتن فاصله می‌گیرد و بدین ترتیب، از درجهٔ غنایی و احساسی بودن شعرش می‌کاهد و خود را از رمانتیک‌ها متمایز می‌کند. این رویه یکی از مشخصه‌های شعر مدرن است» (Slama, 2005, p.39).

^۱. *Recueillement*

تشبیه شب به مرگ در ابیات پایانی این شعر در قالب آرایه ادبی تمثیل، به وضوح بیان شده است: «آفتاب نیمه جان را نگر که به خواب می رود زیر پل/ و چون کفنی دراز که تا خاوران کشیده می شود» (بودلر، ۱۳۸۰، ص. ۲۹) نزد این شاعر، شب و غروب خورشید یادآور مرگ هستند، حال آن که برای سایر شاعران رمانتیک منبعی برای الهام و رؤیایپردازی تلقی می شوند. رمانتیک ها شب را به علت اسرارآمیز بودن آن، دوست دارند. آنان مشتاق توصیف شب و غروب آفتاب هستند، زیرا افکارشان در این آرامش هستی برانگیخته میشوند. شب نزد رمانتیک ها الهام بخش آزادی و رهایی است و به مرگ شباهتی ندارد. در شعر *ملال*^۱، شاعر به توصیف آسمانی ابری و بارانی می پردازد:

آن دم که کوه بام سنگین آسمان/ سرپوشی است برنالنده روح غرقه دراندوه بی پایان[...]. آن دم که زمین سیه چاله ای نمناک می شود/ که در آن خفاش امید/ بال لرزان بر دیوارها می زند[...]. آن دم که رشته های بیکرانه باران/ میله های زندانی است پهناور/ و انبوه گنگ عنکبوتان پلید/ بر اعماق مغز ما تار می تند/ امید ناکام می گردد، و هراس، سنگ دل و خودکامه/ پرچم سیاهش را بر جمجمه ی خم گشته من فرو می کوبد (بودلر، ۱۳۸۰، صص. ۸-۹).

او آسمان سنگین را همچون درپوش، زمین را سیه چاله ای نمناک و باران را به سان میله های زندان به تصویر کشیده است. مجموعه ای از عناصر موجود در طبیعت دست به دست هم داده اند تا امید را در وجود شاعر نابود کنند. عناصری که در بسیاری از اشعار دیگر شاعران دل انگیز جلوه می کنند، در متن بودلر، در قالب تشبیهات و استعارات آشنا برای خواننده و تمثیل های متضاد امید و هراس، تصاویری مشمئزکننده و فضایی هولناک را به وجود می آورند که خود حکایت از حالات روحی بیمارگونه شاعر دارند.

شاعر با طبیعت رابطه ای تنگاتنگ دارد. او نه تنها در طبیعت در جستجوی درون غمزده خویش است، بلکه گاهی طبیعت نیز غمش را با او سهیم می شود. در سروده *اندوه ماه*^۲، چنین تعاملی صورت می گیرد:

^۱ *Spleen*

^۲ *Tristesse de la lune*, ترجمه نویسنده گان.

وقتی گاهی بر روی این کرهٔ زمین، در رخوت حاصل از بیکاری‌اش / او [ماه] اجازه می‌دهد قطره اشکی پنهانی بریزد / شاعر وارسته، دشمنِ خواب / در کف دستش این اشک رنگ‌پریده را می‌گیرد / با انعکاس‌های رنگین‌کمانی‌اش مانند تگه‌ای از عقیق / و دور از چشم آفتاب در قلبش پنهان می‌کند (Baudelaire, 1980, p. 81).

شاعر به ماه خصایص انسانی می‌بخشد، آن را منشأ احساس می‌داند و به درک درون‌گرایانهٔ آن می‌پردازد. او چنین وانمود می‌کند که آلام درونی‌اش بازتابی از اشک‌ها و غم‌های ماه است. میشل کولو در مقالهٔ «جنبه‌های تغزل در اشعار بودلر»، چنین روشی را تحت عنوان «تغزل مدرن» (Collot, 2007, p.15) می‌شناسد، بدین معنا که تغزل «دیگر به معنای بیان حالات درونی خویشتن نیست، بلکه انعکاس دنیای بیرون و دیگر نیست.» (Collot, 2007, p.15)

نادرپور از جمله شاعرانی است که در خلق آثار خود از طبیعت و زیبایی‌های آن الهام گرفته است. می‌توان او را جزء شاعران رمانتیک تلقی نمود، چرا که او نیز عناصر موجود در طبیعت را بر مبنای احساسات خود تأویل می‌کند. این شاعر نیز مانند بودلر نسبت به طبیعت بدبین است. او از واژه‌ی «شب» به وفور استفاده کرده است. «شب پربسامدترین عنصر طبیعی در شعر نادرپور است که در جای جای اشعارش سایه افکنده است و بیشترین بازتاب فکری او نیز در قالب همین تصاویر شبانه نمود پیدا می‌کند» (حضرتی، ۱۳۹۵، ص. ۴۶). او با این عنصر وابسته به طبیعت، حس همدلی و یگانگی می‌یابد: «من آن شب، از دیدار خود بازمی‌گشتم / چو قاب کهنه‌ای بودم ز عکس خویشتن خالی» (نادرپور، ۱۳۸۱، ص. ۳۷۴). شب مانند آینه‌ای این امکان را برای شاعر فراهم می‌کند تا به مشاهدهٔ درون خود بپردازد و با آن ارتباط برقرار کند. در قطعه شعر / از درون شب، پیروی نادرپور از شاعر فرانسوی نمود می‌یابد: «تو ای چشم سیه! با شعلهٔ خویش / شبانگهان، دلم را روشنی بخش / بسوزانم درین تاریکی مرگ / ز چنگال گناهیم ایمنی بخش» (نادرپور، ۱۳۸۱، صص. ۱۱۲-۱۱۳). در این ابیات، شاعر به روشنی به مضمون غم و مرگ اشاره می‌کند که در پی فرارسیدن شب بر او غالب می‌شوند. او داوطلبانه مرگ را فرامی‌خواند تا به شب‌های ظلمانی‌اش پایان دهد. در ادامهٔ همین شعر چنین می‌سراید: «شبم تاریک شد تاریک‌تر شد / نمی‌تابد ز روزن آفتابی / نمی‌تابد درین بیغولهٔ مرگ / شبانگهان فروغ ماهتابی» (نادرپور، ۱۳۸۱، ص. ۱۱۳). شب به خودی خود ظلمانی است و تاریک‌تر شدن آن نشان از عمق اندوه شاعر

دارد. نه تنها آفتاب، بلکه مهتاب نیز روشنایی خود را از وی دریغ نموده است. چنین پدیده‌ای ناامیدی مطلق شاعر را نشان می‌دهد. او آمیدی به ادامه زندگی ندارد و خواهان پایان دادن به آن است. در شعر او نیز مانند شعر بودلر، ماه به عنوان عنصری از طبیعت تلقی می‌شود که انسان‌های محزون با او حسّ هم‌ذات‌پنداری می‌کنند. او در شعر ماه و آینه چنین می‌سراید: «ای ماه! چرا نه آینه‌ی دل شکستگان باشی» (نادرپور، ۱۳۸۱، صص ۵۲۵-۵۲۴).

با مطالعه اشعار دو شاعر در مورد طبیعت درمی‌یابیم که طبیعت و عناصر آن نه تنها بازتاب امید در زندگی آن‌ها نیستند، بلکه در قالب تصاویری بکر و محزون، حالات درونی آن‌ها را منعکس می‌کنند و نشان از غم دارند. این دو شاعر عناصر طبیعی را در اشعار خود به کار برده‌اند تا به نوعی بیزاری خود را از زندگی در این دنیا نشان دهند و کمی روح سرگشته‌شان را التیام بخشند.

۳-۳-۲. ملال، ناامیدی و مرگ

ملال به معنای احساس اندوه فراوان، بی‌حوصلگی و ناامیدی است. این مضمون به دلیل اوضاع نابسامان سیاسی-اجتماعی کشور فرانسه و همچنین، ناکامی‌های نسل جوان ابتدای قرن نوزدهم، از همان ابتدای پایه‌گذاری مکتب رمانتیسم وارد ادبیات شد که به واسطه آن شاعران رمانتیک در آثارشان غم درونی خود را آشکار می‌کردند و از دغدغه آرزوهای بر باد رفته خود سخن به میان می‌آوردند.

بررسی زندگی‌نامه و اشعار بودلر نشان می‌دهد که ملال او از موارد متعددی نشأت می‌گیرد، از جمله: خاطرات تلخ کودکی، احساس طردشدگی از سوی جامعه، عدم درک معنای واقعی زندگی و گذر بی‌رحم زمان. در شعر زیر با عنوان بیگانه^۱، بودلر احساس خود نسبت به دنیای پیرامونش را چنین عنوان می‌کند:

-ناشناسی پرسید: «بیش از همه که را دوست داری؟/پدرت، مادرت، خواهر یا برادرت؟/نه پدر و مادری دارم و نه خواهر و برادری/دوستانت؟/واژه‌ای که بر زبان راندى تا به امروز برایم ناآشناست!/وطنت؟/حتی نمی‌دانم در کدامین اقلیم هستم/زیبایی؟/همواره این جاودان الهه را دوست می‌داشته‌ام/زهر؟/از آن بیزارم چون تو که از خدا بیزاری می‌جویی/آه! پس دوست‌دار چه

¹ *L'étranger*, ترجمه نویسندگان

هستی ای بیگانهٔ غیرعادی؟/ - ابرها... ابرهایی که می‌گذرند... آن‌جا... آن‌جا... ابرهای شکوهمند!
(Baudelaire, 1917, p.21)

شارل بودلر خلأ پدری را کاملاً حس کرده و با فقدان محبت مادری مواجه بوده‌است، زیرا مادرش پس از مرگ پدر شارل با ازدواج مجدد توجه خود را از وی دریغ می‌نمود، و نتیجهٔ این اتفاقات، احساس نداشتن خانواده و بی‌خانمانی در بودلر شاعر است. هر چند او با دوستان زیادی مراوده داشت، ولی هیچ‌کدام را به‌عنوان دوستی واقعی قبول نداشت. او حتی منکر وطن نیز بود. معمولاً وطن منشأ حس امنیت برای ساکنانش است، در حالی که هموطنان بودلر نه تنها او را از این حس محروم کردند، بلکه به او اتهام نیز زدند. از طرفی دیگر، این شعر بیانگر آنست که بودلر عاشق زیبایی بود و در تمام زندگی‌اش آن را جست‌وجو می‌کرد. او در پی تجلی امر ایده‌آلش در زیبایی مطلق بود. با این حال، او معتقد بود که زیبایی مطلق در جهان هستی دست‌نیافتنی است، زیرا همواره در مقابل آن، زشتی و پلیدی قرار دارد. در نتیجه، چون او قادر به وصال ایده‌آل خود نبود، دچار ملال بی‌پایان می‌شد.

بودلر در قطعهٔ شعر مرغ دریایی¹، به‌گونه‌ای تمثیلی، ناامیدی خود را از وضعیت اسفناک اجتماعی شاعر بیان می‌کند و در نتیجه، بر اندوهش افزوده می‌شود. ناامیدی و آشفتگی او در شعر ملال که در رابطه با مضمون طبیعت نیز پیش‌تر ذکر شد، به اوج خود می‌رسد. در این شعر، شاعر با خلق تصاویری ملموس برای خواننده، از رنج و درد جسمانی‌اش شکوه می‌کند که خود نشان از اندوه عمیق درونی دارد. او در برابر ناملايمات زندگی و نابسامانی‌های اجتماعی، روحی شکننده دارد و بی‌هیچ یآوری در تنهایی مطلق دست‌وپا می‌زند. در این هنگام است که آستانهٔ تحملش لبریز می‌شود، حسرت و ناامیدی سراسر وجودش را فرامی‌گیرد و قادر به یافتن مفهومی برای زندگی‌اش نخواهد بود. رنج و اندوه شاعر فراتر از ابعاد جسمی و روحیست و جنبه‌ای متافیزیکی و فلسفی نیز پیدا می‌کند. او وضعیت وجودی انسان را در نبرد توأمان دو نیروی خیر و شر می‌یابد. از آن‌جایی که نسبت به انسان بسیار بدبین است، سرنوشتش را محتوم به شکست خیر و پیروزی شر می‌داند، زیرا از نظر او «همهٔ ما از ابتدای تولد با شر و پلیدی زاده شده‌ایم» (Allan Poe, 1974, p.30). بنا به قول پل بورژه، «اشعاری تحت‌عنوان ملال قابل توجه‌ترین

¹. Albatros

مثال زوال انسانی در گل‌های شرّ هستند. تفکّری منفی بر آن حاکم است که بیانگر ناامیدی وجودی هستند» (Bourget, 1993, p.11). در ایجاد چنین بدبینی نسبت به زندگی نباید از تأثیر اندیشه‌های فیلسوف آلمانی، آرتور شوپنهاور بر بودلر غافل شد. تفکّراتی که بر جنبهٔ اسفناک زندگی توأم با رنج، درد، بیماری و ترس از مرگ تأکید دارند. او در کتاب *جهان همچون اراده و تصوّر* چنین می‌نویسد: «طبیعتاً زندگی آسایش نیست، بلکه رنج است با ابعاد مختلف، نوعی بدبختی عمیق» (Schopenhauer, 1998, p.59).

در نزد بودلر مانند سایر شاعران رمانتیک، گذر سریع زمان عامل دیگر نیست که اندوه شاعر را مضاعف می‌کند. در شعر هوس نیستی^۱، شاعر از زمان به‌عنوان مخرب‌بزرگ که عمر، جوانی و آرزوهایش را نابود می‌کند، یاد می‌کند:

بهار دل‌انگیز را دگر عطر و بویی نیست/ زمان دمام مرا به کام می‌کشد/ چون برف بی‌کران که پیکر
سرمازده را/ من از بالا دایرهٔ زمین را نظاره می‌کنم/ و در آن دگر پناه کلبه‌ای را نمی‌جویم/ ای بهمن آیا
به گاه سقوط، مرا می‌بری با خود؟ (بودلر، ۱۳۸۰، ص. ۸۳)

در این ابیات، شاعر گذر زمان را به حجم انبوهی از برف که با قدرت و سرعت بسیاری از کوه سرازیر می‌شوند، تشبیه کرده است. زمان می‌گذرد و انسان را به سوی مرگ می‌کشاند. از نظر بودلر تنها یادگار گذر بی‌رحم زمان انبوهی از خاطرات گذشته می‌باشد که یادآوری آن‌ها، بیش از پیش روح او را می‌آزارد، چرا که زمان همهٔ آن‌ها را به کام خود کشیده است. در دومین شعر تحت عنوان *ملا*، بودلر چنین می‌سراید: «چنان سرشار از خاطره‌ام که گویی هزار ساله‌ام» (بودلر، ۱۳۸۰، ص. ۱۰). این بیت بر این امر صحّه می‌گذارد که شاعر مدام در حال مرور خاطرات تلخ و شیرین ایام گذشته است. اما مرگ همچنان او را تهدید می‌کند:

مرگ ای ناخدای پیر، گاه رفتن است، لنگر برگیریم/ دل ما زین دیار گرفت، ای مرگ مهبای سفر
شویم/ اگر آسمان و دریا سیاهند همچو قیر/ دل ما را که می‌شناسی آکنده ز روشنی است/ شرنگ خود
به کام ما ریز که جان گیریم/ چنان سراپا غرقه در این آتشم که برآنیم/ به قعر گرداب رویم، چه دوزخ
چه بهشت/ در دل ناشناخته فرو رویم تا مگر چیز تازه ای یابیم! (بودلر، ۱۳۸۰، ص. ۱۲۱)

¹ *Le goût du néant*

آزردگی از وضع موجود، شاعر را به سمت مرگ سوق می‌دهد. او همچون سایر شاعران رمانتیک، در اوج ناامیدی، مشتاقانه مرگ را در آغوش می‌گیرد به امید این که از این دنیا و مردمانش جدا شود. ظواهر دنیا و تکرار روزهای یکنواخت او را به تنگ آورده و برایش ملال‌انگیز شده‌اند. به موجب این حس، آسمان و دریا دیگر آبی نیستند، بلکه در سیاهی مطلق غوطه‌ور شده‌اند. بنابراین، هدف شاعر تنها رهایی است و فرقی نمی‌کند که مقصد کجا باشد تا جایی که دوزخ را به جهان فعلی، به امید دستیابی به افق‌های تازه و خلاصی از این زندگی کسالت‌آور ترجیح می‌دهد.

اظهار ملال از زندگی در اشعار نادرپور نیز به وفور یافت می‌شود. وی «اصولاً شاعری است مرگ‌اندیش و بدبین و ذهنیت او غالباً کدر است» (زرقانی، ۱۳۸۷، ص. ۲۷۳). منشأ این حزن و اندوه مبهم است. تعدادی از منتقدین بر این باورند که مانند بودلر، «این مضمون از یک سو از زندگی شخصی شاعر نشئت می‌گیرد و از سوی دیگر ناشی از اوضاع سیاسی و اجتماعی زمانه و تحولات مهم عصر شاعر است» (خلج، پارسا، ۱۳۹۴، ص. ۱۲۷). تعدادی دیگر معتقدند که:

نادرپور در بازگویی این مفاهیم بیشتر از شاعران و نویسندگان غربی به‌ویژه رمبو، رمان گوتیک و مکتب گورستان متأثر می‌شود. مرگ‌اندیشی نادرپور بیشتر جنبه ادبی دارد و ظاهراً روحیه اشرافی او با چنین تفکراتی نمی‌تواند سازگاری داشته باشد. از سوی دیگر، آن همه وحشتی که او از آمدن مرگ دارد معلوم می‌گردد که مرگ‌اندیشی او فارغ از هرگونه پشتوانه‌ای فلسفی، سیاسی و اجتماعی است و او از این طریق در پی آن بوده تا شعر جدیدی با مضامین تازه‌ای عرضه کند (خاکپور، اکرمی، ۱۳۸۹، ص. ۲۳۷).

هر دو فرضیه درست به نظر می‌رسند. نادرپور در سال ۱۳۳۴ یعنی دو سال پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، قطعه شعر *ملال* را تحت تأثیر این واقعه اجتماعی و اوضاع نابسامان ایران در آن سال‌ها نوشت. عنوان این شعر به‌طور مستقیم اشاره به واژه‌ی انگلیسی «spleen» دارد که شارل بودلر، پیش از نادرپور برای بیان اندوه ژرف خود استفاده کرده بود. نادرپور این چنین ملال و آزردگی خاطرش را بیان می‌کند:

جهانا! ملال از تو دارم/ملالی که/آغاز و پایان ندارد/ملالی که سامان نگیرد/ملالی که درمان ندارد/تو زین پیش ، زیباتر از حال بودی/دریغا که امروز، دیگر نه آنی/مرا پیر کردی و خود پیر گشتی/جهانا! تو قدر جوانی چه دانی؟/مرا روزها مرد و امیدها مرد (نادرپور، ۱۳۸۱، صص. ۱۹۰-۱۹۱).

تکرار واژه ملال بر شدت آن تأکید دارد. شاعر عامل حزن و اندوه خود را جهان، یا به تعبیری دیگر، محیط پیرامون خود معرفی می‌کند که دیگر زیبایی و جذابیت گذشته را ندارد. او با لحنی محزون زبان به شکوه می‌گشاید، زیرا در برابر جفایی که بر او رفته است نمی‌تواند بی‌اعتنا باشد. نادرپور نیز مانند بودلر از گذر عمر و جوانی خود و فرارسیدن پیری گله‌مند است. از بین رفتن جوانی اش با از دست دادن امید به زندگی همراه است. در مقابله با غم و ناامیدی، در ابتدا شاعر سعی بر این دارد تا تسلیم سرنوشت شود و حقیقت تلخ زندگی را بپذیرد:

اگر روزی کسی از من بپرسد/که دیگر قصدت از این زندگی چیست؟/بدو گویم که چون می‌ترسم از مرگ/مرا راهی به غیر از زندگی نیست/[...]چه سود از تابش این ماه و خورشید/که چشمان مرا تابندگی نیست/جهان را گر نشاط زندگی هست/مرا دیگر نشاط زندگی نیست (نادرپور، ۱۳۸۱، صص. ۱۸۶-۱۸۵).

او با اندوه فراوان مجبور به زیستن است. حتی روزنه‌ای نیست که اندک امیدی در دل غمگینش بتاباند. او با سرودن این شعر انزجار خود را از این جهان و هر آنچه که در آن هست، به‌گونه‌ای هنرمندانه به تصویر می‌کشد. یأس مطلق شاعر به‌گونه‌ایست که تمام دنیا در نظرش تیره و تار گشته است. اما صبر نیز درمان درد نیست. نادرپور در شعر *گهواره‌ای در تیرگی* به تقلید از شارل بودلر، هنگام رسیدن به اوج غم و ناامیدی، سرانجام مرگ را چاره‌ساز می‌داند: «اما کجاست مرگ که مانند دار کاج/داری به پا کند/وز ریسمان دار/در بین آسمان و زمین رها کند/تا دست‌های باد/در تیرگی تکان دهد این گاهواره را» (نادرپور، ۱۳۸۱، ص ۳۸۲). او به دنبال بازیافتن آرامش دوران کودکی اش است و می‌خواهد آن را از طریق پایان دادن به زندگی به دست آورد.

۳-۳-۳. تنهایی و انزوا

تنهایی همواره همراه شاعران رمانتیک بود و روح آن‌ها را آزرده می‌کرد. دلایل مختلفی باعث می‌شد تا آن‌ها این حس غم‌انگیز را در اشعارشان بازتاب دهند. بودلر از همان دوران کودکی خود

را تنها احساس می‌کرد. مرگ زود هنگام پدر، ازدواج مجدد مادر و کمبود محبت ضربهٔ روحی شدیدی را به او تحمیل کرد. او در مدرسهٔ شبانه‌روزی لیون تحصیل می‌کرد، ولی فراوانی اندوهش در نتیجهٔ دوری از مادر منجر به اخراجش از مدرسه شد. تنهایی از همان سنین خردسالی در وجودش رخنه کرد و تا بزرگسالی مانند درختی در وجودش رشد کرد و ریشه دوانید. او در سرودهٔ مرغ دریایی، وضعیت خودش را به‌عنوان شاعر در معرض نمایش قرار می‌دهد:

چه ناشی و بی‌حال است این مسافر بالدار/او که چنان بود دم پیش/اینک چه زشت و مضحک است/یکی با پیپ خود منقارش را می‌آزارد/دیگری چون پرندهٔ ناتوان می‌لنگد/شاعر هم به سان شهزادهٔ ابرهاست/که همراه طوفان است ویر تیرانداز می‌خندد/تبعیدشده بر زمین، میان هیاهو/بال‌های سترگش او را از رفتن باز می‌دارند (بودلر، ۱۳۸۰، ص. ۹۸).

او در این ابیات نشان می‌دهد که چگونه با جامعهٔ پیرامونش بیگانه شد و چیزی جز هم‌دم شدن با «روح منزوی بیچاره‌اش»^۱ نصیبش نشد. هم‌وطنانش هیچگاه قادر به درک هنر او نبودند و او را پس زدند. به همین دلیل، وی دچار اندوهی شدید شد و انزوا را ترجیح داد. او به دنبال ایده‌آلی بود که نمی‌توانست آن را در این کرهٔ خاکی بیابد و این بزرگترین وجه تمایزش با دیگران شد. مانند مرغ دریایی سودای پرواز و رفتن داشت به امید رهایی. اما افراد جامعه با بدرفتاری‌هایشان مانع عروج او می‌شدند.

نادرپور نیز مانند بودلر، احساس تنهایی‌اش ریشه در دوری از وطن دارد، با این تفاوت که یکی در جامعهٔ خودش غریب بود و دیگری در جامعه‌ای دیگر. نادرپور به‌وفور در سروده‌هایش، از غم غربت ناله سر می‌دهد. برای مثال، در شعر خون و خاکستر، با لحنی سوزناک، سرنوشت را سبب این هجران می‌داند:

«چون روی به سوی غربت آورد/غم بار دگر به دیدنم آمد/من خانهٔ خود به غیر نسپر دم/تقدیر مرا زخانه بیرون کرد/اکنون که دیار آشنایی را/چون سایه خویش در قفا دارم/بینم که هنوز و همچنان با او/در خواب و خیال ماجرا دارم» (نادرپور، ۱۳۸۱، ص. ۸۲)

^۱. *Pauvre âme solitaire*

شاعر با ترک وطن به دنبال رهایی از شرایط اجتماعی بغرنج عصر خود است؛ اما چیزی جز اندوه بیشتر نصیبش نمی‌شود. او حتی در خواب و رؤیا نیز، خود را در دیارش تصور می‌کند و توان فراموشی سرزمین مادری خود را ندارد. این عشق به وطن در قطعه شعر طلوعی / از مغرب به اوج خود می‌رسد: «آه ای دیار دور / ای سرزمین کودکی من / خورشید سرد مغرب بر من حرام باد تا آفتاب تست در آفاق باورم / [...] ای بام لاجوردی تاریخ / فانوس یاد توست که در خواب‌های من زیر رواق غربت، همواره روشن است» (نادرپور، ۱۳۸۱، صص. ۷۹۱-۷۹۰).

در این شعر نیز، شاعر به تمجید از وطن می‌پردازد و بیان می‌کند که تنها به وطن خود باور دارد و یاد آن مانند فانوسی، روشنی‌بخش شب‌های ظلمانی او در غربت است. حتی خیال آن همچون روزنه‌ایست که در زمان اندوه، پرتوهای نور امید را به قلبش می‌تاباند.

۳-۳-۴. عشق و زن

عشق از دیگر مضامین بارز مکتب رمانتیسم است و معشوق نیز شاعر را از رنج‌هایش رهایی می‌دهد، به نحوی که دوری از او موجب رنجش خاطر عاشق می‌شود. اما در اشعار بودلر، عشق و زن مانند شمشیری دو لبه‌اند، چنان‌که گاه نجات‌بخش شاعر هستند و گاه به مانند دشمنی قصد نابودی شاعر را دارند. محمدعلی اسلامی ندوشن، در مقدمه ترجمه اشعار شارل بودلر چنین می‌نویسد:

بودلر هم از زن بیزار است و هم او را می‌پرستد، هم از او می‌ترسد و هم به او پناه می‌برد. در جایی او را وحشت‌آور، حریص، مبتذل و شهوت‌پرست می‌خواند و در جای دیگر، او را با لحن آرزومندی می‌ستاید (بودلر، ۱۳۹۵، صص. ۴۹، ۵۰).

ژان دو وال^۱، مادام ساباتیه^۲ و ماری دوبرن^۳ در زندگی بودلر نقش معشوق را ایفا کرده‌اند و هرکدام از آن‌ها نمود جنبه‌ای متفاوت از زن هستند. برای مثال، مادام ساباتیه و ماری دوبرن همواره الهام‌بخش و تسلی‌بخش روح و روان شاعر بوده‌اند. در اشعار او، این ویژگی‌ها بیشتر با توصیف جسم معشوقه‌هایش پیوند خورده‌است. در شعر *سر/پا حسن*^۴، توصیف کمالات اخلاقی

^۱ Jeanne Duval.

^۲ Madame Sabatier.

^۳ Marie Daubrun.

^۴ Tout entière.

و جسمانی معشوقه‌اش از یکدیگر جدایی‌ناپذیرند: «در او که سراپا نوشداروست/چیزی برتر ز دیگری نتوان یافت/چنان سراپا دلفریب است او/که ندانم از چه روست شیفتگی‌ام/خیره می‌کند او به سان سحر/و تسلی می‌دهد چون شب/هماهنگی اندام زیبایش/چنان دل‌انگیز است و دلپذیر/که شماره نتوان کرد» (بودلر، ۱۳۸۰، صص. ۶۹-۶۸). در شعر *ایوان*^۱، معشوقه خود را این‌گونه خطاب می‌کند: «ای مام خاطرات، دلدار دلداران/ای تو همه خوشی من، ای تو همه فریضه‌ام» (بودلر، ۱۳۸۰، ص. ۷۲). معشوقه‌اش تمام دلخوشی اوست و تجسم لحظات خوش را تنها در وجود او می‌بیند.

از طرف دیگر، این شاعر دیدگاه دیگری نیز نسبت به زن دارد که کاملاً با نگرش پیشین او در تضاد است. برای مثال، ژان دو وال مظهر زنی شیطانی و اهریمنی تلقی می‌شود. او در سروده شهوت سیری‌ناپذیر^۲، چنین مورد خطاب قرار می‌گیرد: «جادوگر کناره آبنوس، کودک دقایق سیاه [...] ای ابلیس بی‌رحم، کمتر شعله بر من فرو بریز» (Baudelaire, 1980, pp.41-42). او به عنوان موجودی هوس‌باز و جادوگر، شاعر را افسون می‌کند و مانند ابلیس وی را فریب می‌دهد و به ابتذال سوق می‌دهد. او از معشوقه‌اش می‌خواهد که کمتر باعث رنج و عذابش شود. در شعری دیگر تحت عنوان *ویرانی*^۳ نیز شاعر همچنان لقب ابلیس را به او نسبت می‌دهد: «شیطان بی‌وقفه در اطراف من می‌جنبد» (Baudelaire, 1980, p.129). همان‌طور که از عنوان شعر بر می‌آید، سرانجام معشوقه او با ویژگی اغواگری‌اش شاعر را به نابودی می‌کشاند. در سروده *چشمه خون*^۴، بودلر این‌چنین در توصیف عشق و معشوقه‌هایش می‌سراید: «در عشق خواب فراموشی را جویا شدم/اما عشق برای من بستری از سوزن است/تا بنوشاند خون مرا به این دختران ستمگر!» (بودلر، ۱۳۸۰، ص. ۱۱۳) او که همچون سایر شاعران رمانتیک به دنبال نجات یافتن از مصیبت‌های زندگی از طریق وصال معشوق است، اکنون با ستمگر خواندن زن، عشق را احساسی دردناک می‌داند و بر امید واهی خود واقف می‌شود. همچنین، در شعر *نبرد تن به تن*^۵، شاعر از کینه خود نسبت به معشوق آه سر می‌دهد: «اما دندان‌ها و ناخن‌های تیز نازنین

1. *Le Balcon*.

2. *Sed non satiata, choisi du recueil Les Fleurs du Mal*, ترجمه نویسندگان

3. *La destruction, choisi du recueil Les Fleurs du Mal*, ترجمه نویسندگان

4. *La Fontaine du sang*.

5. *Duellum*

من، انتقام شمشیر و خنجر غدار را خواهندستاند/ ای خشم سوتهدلان زخم خورده ز عشق!» (بودلر، ۱۳۸۰، ص. ۱۱۰). شاعر به دنبال زخمی که از معشوقه خود به یادگار دارد، در فکر انتقام از اوست. در خون آشام^۱، شارل بودلر صراحتاً عشق را به خنجری تشبیه می‌کند که زخم حاصل از آن، وی را به سوی مرگ هدایت می‌کند: «ای آن‌که چو ضربت دشنه‌ای/ در دل زارم فرو شدی/ [...] ای فرومایه که در بند توام/ چون زنجیریان به زنجیر/ [...] نفرین، نفرین بر تو!» (بودلر، ۱۳۸۰، صص. ۵۱-۵۲) شاعر زن را فرومایه می‌خواند، وی را پست می‌انگارد و حتی نفرینش می‌کند، اما خود را همواره تحت سلطه او می‌بیند. او اشاره می‌کند که همواره در بند و تسخیر معشوقه افسونگرش خواهد بود و هرگز از این بند رهایی نخواهد یافت. بنابراین بودلر، گاه زن را به عنوان عشق زمینی ستوده و گاه او را نکوهیده است. در قطعه در ستایش زیبایی^۲، رویکرد دوگانه بودلر در مورد زن کاملاً هویدا است: «از ژرف آسمان آمدی یا که از گرداب برون شدی/ ای زیبایی؟ کز نگاه دوزخی و آسمانی/ ات به‌گونه‌ای مبهم نیکی و پلیدی می‌بارد» (بودلر، ۱۳۸۰، ص. ۴۸). در این ابیات، دوگانگی و پارادوکس موج می‌زند و تقابل خیر و شر به چشم می‌خورد. در واقع دیدگاه بودلر نسبت به زن کاملاً مبهم است. او نمی‌داند زن از اوج آسمان‌ها فرود آمده و یا از اعماق گرداب، نیکی به همراه دارد یا پلیدی، باعث نشاط و شادمانیست و یا عامل نگون‌بختی.

چنین رویکرد دوگانه‌ای نسبت به عشق و زن در اشعار نادرپور نیز به وضوح یافت می‌شود. وی نیز به جنبه اهریمنی زن تأکید دارد. در سروده شعر خدا، این چنین به بُعد شیطانی زن می‌پردازد: «ابلیس، ای خدای بدی‌ها! تو شاعری/ من بارها به شاعریت رشک برده‌ام/ [...] «زن» شعر تست با همه مردم فریبی‌اش» (نادرپور، ۱۳۸۱، صص. ۲۱۷-۲۱۸). از نظر او، عشق نمی‌تواند آفریده خداوند باشد و جزء وسوسه‌های شیطان است و همچنین، خداوند هرگز دوست‌دار عشق نبوده است چرا که در راه عشق کسی زاهد و پارسا باقی نخواهد ماند. او مانند بودلر معتقد است که زن اهریمنی بیش نیست و به دلیل فریبندگی و افسونگری‌اش زاده ابلیس است. در شعر کینه‌ها نیز، عشق به‌عنوان دشمن شاعر معرفی شده است: «تب تندی که مرا تشنه گذاخت/ عشق من بود و مرا دشمن بود/ در تو بی‌مایه اگر درنگرفت/ چه کنم قلب تو از آهن بود» (نادرپور، ۱۳۸۱، ص.

1. *Le Vampire*

2. *Hymne à la Beauté*

(۲۳۲). در این ابیات، شاعر از معشوقه اش کینه‌ای به دل دارد و به دنبال انتقام از اوست و از بی‌وفایی و سنگدلی معشوق شکوه می‌کند. او در ادامه عنوان می‌کند: «دل تو مرده صفت خاموش است/دل من پرتپش از سوداهاست/چه توان کرد که خشکی، خشکی است/چه توان کرد که دریا، دریاست» (نادرپور، ۱۳۸۱، ص. ۲۳۳). شاعر معشوقه را مرده‌دل می‌خواند و قلب وی را به زمینی خشک تشبیه می‌کند، درحالی‌که دل خود را سرشار از عشق و به‌سان دریا متلاطم می‌بیند. در شعر/انتظار، نادرپور مانند بودلر هیچ‌امیدی به رهایی، شادی، شور و نشاط و مهرورزی از جانب معشوق ندارد و خود را در بند اسارت او می‌بیند:

آری تو آن امید عبث بودی/کاخر مرا به هیچ رها کردی/بی‌آن‌که خود به چارهٔ من کوشی/گفتی که
درد عشق دوا کردی/چشم تو آن دریچهٔ روشن بود/کز آن رهی به زندگیم دادند/زلف تو آن کمند
اسارت بود/کز آن نوید بندگیم دادند! (نادرپور، ۱۳۸۱، ص. ۱۸۱)

اما برخلاف بودلر، این شاعر ایرانی از در بند بودن در عذاب نیست و نوید بندگی می‌دهد و از این بابت خرسند است. نادرپور مانند الگوی فرانسوی اش هیچ‌گاه نگاهی تک بُعدی به زن ندارد و علاوه بر خصوصیت اهریمنی، جنبه‌ای معنوی نیز برای او قائل است. در قطعهٔ زنی چراغ به‌دست چنین می‌سراید:

زنی چراغ به‌دست از سپیده‌دم آمد/زنی که موی بلندش در آستان طلوع/غبار روشنی سرخ شامگاهان
داشت. /بر آستانه نشست:/ز پشت مردمکش آفتاب را دیدم/که از درخت فراتر رفت/به روی گونه
گلرنگ صبح پنجه کشید،/نگاه روشن زن/خراس پنجهٔ خورشید را نشانم داد (نادرپور، ۱۳۸۱، ص. ۵۳۸).

در این ابیات طلوع خورشید به زنی چراغ به‌دست تشبیه شده است. از نظر شاعر معشوق همانند خورشید منبع روشنایی و گرمابخش وجودست. خورشید یکی از نمادهای رایج در مذاهب و تمدن‌های پیشین است. در ایران قدیم، میترا به‌عنوان ایزد نور، دشمن ظلمات و شیاطین شناخته می‌شد و قبل از آن‌که کیش زرتشتی پدیدآید، ایرانیان او را ستایش می‌کردند. در اساطیر یونانی، آپولون را خدای خورشید و نور، شعر و موسیقی می‌دانند. در مجموع، خورشید نماد شناخت حقایق دنیا و ابعاد ناشناختهٔ وجود انسان است که در این شعر به‌گونه‌ای تمثیلی در هیبت زن ظاهر می‌شود. چشمان زن این امکان را به شاعر می‌دهد تا از ورای آن حقایق دست‌نیافتنی را

درک کند و بشناسد. ریشه چنین دیدگاهی را بی‌شک باید در اشعار بودلر جست‌وجو کرد. در شعر *شعله زنده*^۱، بودلر نیز در مورد چشمان زن این‌گونه می‌سراید: «ره می‌سپرنند در برابرم آن چشمان آکنده ز نور/ که بی‌گمان فرشته‌ای دانا به آن جذبه بخشیده» (بودلر، ۱۳۸۰، ص. ۱۰۳). نادرپور نیز مانند بودلر بعد معنوی زن را با توصیف اندام‌هایش بازتاب می‌دهد و این‌چنین گیسوان، چشم‌ها و گونه‌های او را با خورشید و معادل‌های آن، نور، روشنی و آفتاب درهم می‌آمیزد.

۴. نتیجه‌گیری

مکتب رمانتیسم به دنبال وقایع سیاسی و اجتماعی قرن نوزدهم در اروپا و سپس در ایران، هم‌زمان با انقلاب مشروطه پدید آمد و بر روی شاعران و نویسندگان آن عصر تأثیر فراوان گذاشت. در حقیقت، این مکتب پلی به قلب‌های شکسته و احساسات توأم با سرخوردگی جوانان آن دوره زد. نقاط اشتراک میان مضامینی که شارل بودلر و نادر نادرپور به‌عنوان دو شاعر مهم متعلق به مکتب رمانتیسم، در اشعارشان به آن‌ها پرداخته‌اند متعدد هستند که در مقاله حاضر مجال بررسی همه آن‌ها فراهم نشد. طبیعت، نخستین مؤلفه‌ای بود که مورد بررسی قرار گرفت. شارل بودلر و نادرپور ابیات بسیاری را به توصیف طبیعت اختصاص داده‌اند که همچون آینه‌ای دردهای درونی‌شان را منعکس می‌کند. از میان عناصر موجود در طبیعت، با شب و هرآنچه که معادل آنست حس هم‌ذات‌پنداری محقق می‌شود، زیرا ظلمت تداعی‌گر غم و در اوج ناامیدی مطلق، یادآور مرگ است. دومین مؤلفه‌ی بررسی‌شده، ملال است که نزد هر دو شاعر، ریشه در دوران کودکی و شرایط عصری که در آن می‌زیسته‌اند، دارد. چنانچه تحت تأثیر وقایع سیاسی و اجتماعی زمان خود، دچار نوعی سرخوردگی شدید می‌شوند و آرزوی مرگ می‌کنند. علاوه بر آن، برای بودلر، این غم درونی عمیق‌تر و همراه همیشگی‌اش بود که علت آن را باید در عدم وصال شاعر به ایده‌آل خود یافت. البته منشاء اثر وزین بودلر تحت عنوان *گل‌های شرّ هم*، به گفته خود او همین است؛ چیدن گل از خارها و زشتی‌های هستی، به قیمت تباهی و نابودی زندگی شاعر! او شرّ را در درون خود پرورش داد و پذیرای آن شد تا زیبایی حقیقی را بیابد و به همگان بنمایاند. ایده‌آل، نقطه مقابل ملال است و چیزی که مانع رسیدن شاعر به آرمان شهر ذهنی

¹ *Les Flambeaux vivants*

خود می‌شود همین ملال است. تنهایی و انزوا مضمون دیگری بود که مورد تحلیل قرار گرفت. منشأ تنهایی بودلر را نخست باید در دوران کودکی و سپس در تفاوت او با هم‌وطنانش جست. زیرا وی در جست‌وجوی ایده‌آلی بود که همگان از درک آن عاجز بودند. برای نادرپور نیز، این احساس تنهایی عمیق از غم غربت و دوری از دیار خویش و سرزمین کودکی‌اش حاصل می‌شود. درنهایت، در بررسی مؤلفه‌ی عشق و زن دریافتیم که این دو شاعر نسبت به این دو مقوله رویکردی دوگانه اتخاذ کرده‌اند، گاه آن‌ها را ویرانگر خوانده‌اند و گاه نیز روشنی‌بخش و الهام‌بخش شاعر. دلیل این دیدگاه نزد بودلر را باید در تجربیات تلخ فردی او جست‌وجو کرد؛ حال آن‌که نزد نادرپور کاملاً نامعلوم است و نمی‌توان گفت که وی این اشعار را تحت تأثیر تجربیات شخصی‌اش سروده است و یا به تقلید از شارل بودلر. با تحلیل این مضامین درمی‌یابیم که شارل بودلر تعدادی از مؤلفه‌های پرتکرار مکتب رمانتیسم را در اشعارش به‌کار برده‌است. او با خلق تشبیهات و استعارات واضح در بیان احساسات خود، گاهی از شاعران رمانتیک پیروی کرده و گاهی برخلاف آن‌ها عمل کرده‌است. در مواردی نیز راهش را از آن‌ها جدا کرده و سعی کرده‌است تا با فاصله‌گرفتن از خویش‌ن شاعر، از جنبهٔ تغزل اشعارش بکاهد، گویی افراط در بازگویی حالات روحی را مناسب شعر نمی‌دانست. نادرپور نیز این ویژگی‌ها را به تقلید از شارل بودلر در اشعارش بازتاب داده‌است. اما او همیشه مقلد محض نبوده و تأثیرپذیری‌اش با خلاقیت و نوآوری همراه بوده‌است تا از یک سو، دنیای درونی خود را بازگو کند و از سوی دیگر، رسالت خود را مبنی بر تغییر شعر سنتی فارسی و نوسازی آن از طریق اعمال شیوه‌ای جدید برای بیان بعضی مضامین، به انجام برساند.

منابع

- اسلامی مقدم، ف.، و فارسیان، م. (۱۳۹۹). بررسی تطبیقی مؤلفه‌های رمانتیسم در اشعار نادر نادرپور و آلفرد دوموسه. *پژوهش‌نامهٔ مکتب‌های ادبی*، سال چهارم، شمارهٔ دهم.
- انوشیروانی، ع. (۱۳۸۹). *ضرورت ادبیات تطبیقی در ایران. ادبیات تطبیقی ۱/۱*، پیاپی ۱.
- بودلر، ش. (۱۳۸۰). *گل‌های رنج*. برگردان از محمدرضا پارسایار. تهران: انتشارات هرمس، چاپ اول.

- بودلر، ش. (۱۳۹۵). *ملال پاریس و برگزیده‌ای از گل‌های بدی*. ترجمه محمدعلی اسلامی ندوشن. تهران: فرهنگ جاوید.
- حضرتی، ف. (۱۳۹۵). *بررسی تطبیقی مضامین رمانتیسم در اشعار الیاس ابوشبکه و شارل پیر بودلر فرانسوی*. پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد رشته زبان و ادبیات عربی، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، تبریز.
- حاکپور، م. و اکرمی، م. (۱۳۸۹). *رمانتیسم و مضامین آن در شعر معاصر فارسی*. کاوش‌نامه، سال یازدهم، شماره ۲۱، صص ۲۴۸-۲۲۵.
- خلج، ر. و پارسا، س. (۱۳۹۴). *نقش تشبیه در بازتاب مضامین رمانتیکی سروده‌های نادر نادرپور*. فصل‌نامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی، سال هشتم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۴، شماره پیاپی ۲۹.
- زرقانی، س. (۱۳۸۷). *چشم‌انداز شعر معاصر ایران*. تهران: نشر ثالث.
- سیدحسینی، ر. (۱۳۷۶). *مکتبهای ادبی*. چاپ یازدهم، تهران: نگاه.
- شاهوردیانی، ن. و یحییوی تاج‌آبادی، س. (۱۳۹۸). *بررسی تطبیقی چند مضمون اساسی در شعر احمد شاملو و شارل بودلر*. پژوهش ادبیات معاصر جهان، دوره ۲۴، شماره ۱.
- شمیسا، س. (۱۳۹۱). *مکتب‌های ادبی*. چاپ دوم، تهران: قطره.
- کریمی راد، ن. (۱۴۰۱). *رمانتیسم در شعر ویلیام بلیک و نادر نادرپور*. فصل‌نامه زبان و ادبیات فارسی، دوره ۱۳، شماره ۲۹.
- ناتل خانلری، پ. (۱۳۶۷). *شیوه‌های نو در ادبیات جهان*. مجموعه هفتاد سخن، ج ۴. تهران: توس.
- نادرپور، ن. (۱۳۸۱). *مجموعه اشعار*. تهران: نگاه.
- هاشمی، ب. (۱۴۰۰). *تحلیل شعر آلباتروس اثر شارل بودلر بر مبنای رویکرد نشانه‌شناختی مایکل ریفاتر*. پژوهش‌های زبان و ترجمه فرانسه، دوره ۴، شماره ۲.
- یحیی معروف، ی.، و نعمتی، ف. (۱۳۹۰). *بررسی تطبیقی رمانتیسم در اشعار سید قطب و نادر نادرپور*. ادبیات تطبیقی، دوره ۳، شماره ۵.

- Allan Poe, E. (1974). *Nouvelles histoires extraordinaires*. Paris: Folio classique.
- Baudelaire, Ch. (1917). *Le Spleen de Paris ou les cinquante petits poèmes en prose de Charles Baudelaire*. Paris: Émile-Paul.
- Baudelaire, Ch. (1980). *Les Fleurs du mal*. Paris: Union Générale d'Éditions.
- Bourget, P. (1993). *Essais de psychologie contemporaine. Études littéraires*. Paris: Gallimard.
- Collot, M. (2007). Le cœur-espace: aspects du lyrisme dans *Les Fleurs du mal*. *Alea: Estudos Neolatinos* :v.9,n.1. Rio de Janeiro.
- Ricœur, P. (1975). Parole et symbole. *Revue des Sciences Religieuses* : N° 49.
- Schopenhauer, A. (1998). *Le Monde comme Volonté et comme représentation*. Paris: P.U.F.
- Slama, M. G. (2005). *Étude sur Baudelaire, Les Fleurs du Mal*. Paris: Edition Ellipses.